

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

خب حالا مدتی هم گذشت و فاصله شد و فراموشی و الی آخره:

گفت مدتی این مثنوی تأخیر شد، مهلتی بایست تا خون شیر شد

حالا به هر حال چون فاصله زمانی افتاد بحث آخری را که رساندیم بحث مسأله فرهنگ، رابطه فرهنگ دینی است یعنی فرهنگ فقهی در حقیقت آنی که بیشتر مطمح نظر است چون بعد عرض خواهیم کرد که این فرهنگ را می شود تعمیم بدهیم به تفسیر، عقاید و کلام و فقه الی آخره، با متون حدیث، رابطه بین فرهنگ کلاً با متون حدیث این را انشاء الله بعد بنا شد که بگوییم حالا چون بناس شد یک مقداری آن تفصیل خاص خودش را داشته باشد.

س: این فرهنگ را آداب و رسوم دینی نگیریم

ج: نه فرهنگ را یک چیزی شبیه آن چیزی که در اسلام ابتداءً به نام اجماع آمد بعد به نام اجماع صحابه بعد اجماع العتره، بعد اجماع در بین خود شیعه، بعد تلقی به قبول که مرحوم سیدمرتضی بعد شهرت یک چیزی جامع یعنی به عنوان یک فرهنگی جا افتاد در جامعه شیعه حالا انشاء الله توضیحاتش را عرض می کنم یک دفعه در دنیای حدیث جا افتاده، این در مقابل فرهنگ بیشتر آن بحثی که به نام حجیت مطرح می کند، انشاء الله.

س: از نظر علمی در لغت

ج: بله، یعنی فرهنگ فقهی مثلاً، فرهنگ دینی در مقابل حجیت یعنی فرض کنیم مثلاً در فرهنگ دینی واضح است تلقی به قبول این است، لیکن در دنیای ما و این اصلش از دنیای اهل سنت هم شروع شد یک چیزی را به نام حجیت مطرح کردند، ما اصولاً حجیت در مقابل قطع و یقین و این ها مطرح می کنیم واقع گرای در مقابل حجت گرایی، بگوییم نه یک چیزی مابین واقع هست و مابین حجیت که اسمش فرهنگ باشد در حد انتشار پیدا کرده، جا افتاده، قابل قبول بوده اما فرض کنیم به حد آن واقع گرایی که متعارف است نرسیده حالا دیگر این را بعد باید توضیح بدهم، چون احتیاج به توضیح دارد و چه تأثیری این مطلب داشته و کجاها الآن در فقه یا در غیر فقه ما مؤثر بوده و صاحب اثر بوده، آن بحث فرهنگ را فعلاً کنار باشد، راجع به متن حدیث هم انشاء الله تعالی در آخر بحث که حالا به هفت، هشت جلسه دیگر تمام بشود و این هم هست با این مقدمات تمام بشود، انشاء الله در آن جا یک بحث کلی هم روی خود متن حدیث و این ها می گذاریم، متن اصولاً چه حدیث چه غیر حدیث، بررسی متن و کلیات مباحث گذشته به صورت به اصطلاح تروار به اصطلاح مطرح می شود انشاء الله تعالی، از مباحثی که مانده مسأله به اصطلاح تقطیع احادیث است، که یک سنت جاریه ای در حدیث است یعنی ما مثل صحیح بخاری هم این تقطیع را دارد، زیاد هم دارد در صحیح بخاری و بعد بین اصحاب ما آمده این ها حالا انشاء الله مباحث تقطیع را هم انشاء الله به جای خودش، بعد مباحث نقل به معنی و تأثیری که نقل به معنی در متن دارد، آن هم جای خودش حالا فعلاً بحث را چون عرض کردیم یک بحثی هم باز کنیم با عنوان بررسی متن در پیش اهل سنت یک مقدار راجع به این قسمت، حالا در وسط بحث این را بیاوریم، حالا در تنظیم بحث شکل خودش، جای خودش را پیدا کند، که به اصطلاح اهل سنت در تنظیم متن، آنها هم در مباحث متن، در مباحث درایه

.....

الحدیث یک بحث خاصی را راجع به متن قرار داده حالا چون این بحث البته ما سابقاً هم انجام دادیم برای توضیحش عرض می‌کنم، متن را اصطلاحاً در اصطلاح خود اهل حدیث و درایه در مقابل سند می‌گیرند اصطلاحاً آنی که طریقی به حدیث است، آنی که راه وصول به حدیث است یا به عبارت امروزی ما پولی که می‌زنیم بین ما و صاحب آن کلام، این را اصطلاحاً اسناد می‌گویند این واسطه‌ای را که هست، و بحث‌های که مربوط به اسناد و کیفیت تحمل حدیث و کیفیت تحدیث و این‌ها مال آن قسمت است، لیکن ما عرض کردیم که چون الآن ما با رجوع به مصادر فعلی خودمان حدیث را بررسی می‌کنیم به ذهن ما می‌آید که بیاییم کلمه متن را توسعه بدهیم به حتی به سند این عنوان سند، یا بخواهیم با عبارت فنی‌تر صحبت بکنیم، آنچه که در حدیث متعارف بود مثلاً می‌گفتند حدیث عبدالله ابن عباس عن رسول الله و لیکن این حدیث عبدالله ابن عباس در کتاب مسند احمد آمده، یا فرض کن صحیح بخاری یا صحیح مسلم، یا ما مثلاً می‌گوییم حدیث زرارہ عن ابی عبدالله علیه السلام آن وقت این حدیث حالا فرض کنید در کافی آمده در تهذیب آمده در غیر کتب اربعه آمده، این مباحثی که مربوط می‌شود به سند.

اما اگر ما بیاییم حدیث را از این زاویه که بگوییم حدیث کلینی، نه حدیث زرارہ یعنی این حدیثی را که کلینی در کتابش آورده، آنجا بررسی متن و تعبیراتی که در متن هست آن هم تأثیرگذار می‌شود می‌خواهیم این نکته را بگوییم، آن‌جا ولو متن نیست لیکن متن حدیث زرارہ نیست اما متن حدیث کلینی هست، این که کلینی چه تعبیری را به کار می‌برد این تأثیرگذار است این این طور نیست که بی تأثیر باشد ولو مربوط به سند باشد در کتب درایه این بخش از همان اول مطرح شده، بر می‌گردانند بیشتر به کیفیت تحدیث و تحمل حدیث و شواهد تحدیث و اسناد لیکن به تصور ما این را هم ما بکشانیم به متن حدیث، یعنی الآن ما بررسی‌مان از حدیث حدیث کلینی است نه حدیث زرارہ، حدیث شیخ صدوق در فقیه است، ببینید دو بخش است یعنی یک بخش مربوط می‌شود به کیفیت تحدیث، یک دفعه نه مربوط می‌شود به این کتاب فرض کنیم، مثلاً علامه رحمه الله جاهای که صدوق گفته روی زرارہ، با روی عن زرارہ یک حکم کرده فرق نگذاشته، این به عنوان حدیث زرارہ خیال کرده، حالا ما اگر بگوییم در متن فقیه فرق می‌کند روی عن زرارہ غیر از روی زرارہ است این متن با آن متن فرق می‌کند این خیلی تأثیرگذار است مثلاً در حدیث کلینی در کتاب کلینی گاهی اوقات حدیث این جوری است: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر عن زرارہ مثلاً من باب مثال داریم زیاد هم هست، آن وقت در بعضی از جاها در کافی، بعد از این حدیث تعلیقاً می‌گوید حریر عن زرارہ یعنی سند را نمی‌آورد می‌گوید حریر بعض جاها همین سند را می‌آورد بعد می‌گوید حماد عن حریر عن زرارہ این‌ها مربوط می‌شود به سنت، این که ابتداء به اسم حماد بکند یا ابتداء به اسم حریر بکند، حدیث بعدی ما می‌خواهیم بگوییم در بخشی که ما مربوط می‌شود به شناخت حدیث این نکته هم دارای اثر است البته،

س: ولی این را چه جوری تسامحاً در متن قرار می‌دهید؟

ج: یعنی متن حدیث کلینی است به این عنوان حدیث زرارہ می‌گوییم حدیث فلان، حدیث را به زرارہ نسبت ندهیم که بیاییم،

س: ولی این از آن اصطلاح متن خارج می‌شود

ج: آنها آمدند می‌گویند حدیث ابن عباس عن رسول الله دقت کردید، اما یک دفعه نه ما می‌خواهیم بگوییم که نه اصلاً ما الآن کتاب کافی در مقابل ماست این دو جور دارد، اولاً به لحاظ سند چون تعلیق را آقایون قبول دارند، هردو صحیح است، هیچ مشکل ندارد یعنی به لحاظ ضوابط تحدیث هیچ فرقی نمی‌کند، به ضوابط تحدیث یا ضوابط تصحیح حدیث، ارزیابی حدیث هیچ فرق

نمی‌کند اما اولاً ما خب مسائل فهرستی را مطرح کردیم، می‌گوییم اگر ایشان سند را انداخت، به حریز شروع کرد یعنی از کتاب حریز گرفته، از حماد شروع کرد یعنی از کتاب حماد گرفته ولو حماد از کتاب حریز گرفته، یعنی این دوتا را ما با همدیگر فرق بگذاریم، نکته معلوم شد؟

س: بله بله

ج: یعنی نکته فقط سر تصحیح، آن‌ها چون سر تصحیح حدیث و تخریج، و مسأله تحمل حدیث و ضوابط تحدیث در آن ضوابط بحث کردند و آن ضوابط فرقی نمی‌کند هر دو صحیح اند، دقت فرمودید یا حالا حسن به قول آقایون به خاطر بناهایش، به هر حال اما این تصور می‌آید می‌گوید نه، اگر بعد از آن سند گفت حماد عن حریز عن زرارہ این از کتاب حماد است، اگر گفت حریز عن زرارہ این از کتاب حریز است،

س: نوع تحمل حدیث در متن اثرگذار است، فهم متن تأثیرگذار

ج: چون ببینید وقتی گفت علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریز عن زرارہ وقتی سند را کامل آورد ما الآن نمی‌توانیم بگوییم از کتاب حماد است یا از کتاب حریز است ما الآن نمی‌توانیم این را بگوییم اما وقتی آمد گفت حماد عن حریز می‌توانیم بگوییم کتاب حماد است، حریز عن زرارہ کتاب حریز است،

س: وقتی می‌گوییم متن مثلاً کلینی یا متن حالا کتاب کافی این متن خودش مشتمل است بر یک قسمت سند و یک قسمتی بر متن، دوباره تعبیر دیگری بکنیم و بگوییم حتی این سند،

ج: می‌گوییم ما وقتی بررسی حدیث می‌گوییم متن، نقد متن، نه مرادمان فقط نقد متن حدیث زرارہ است، نقد متنی که الآن به اصطلاح امروزی‌ها می‌گویند متن، متنی که در مقابل شماس است، به اصطلاح امروز یعنی این متن در مقابل شماس است آن وقت این آیا فرق می‌کند خب طبعاً فرق می‌کند،

س: یعنی این به خروج از اصطلاح

ج: دقت کنید، بله خروج از اصطلاح است قبول کردم خب، این را می‌خواهیم بگوییم ما الآن که بررسی می‌کنیم یعنی بیاییم این نکات را هم طبق حالا فرقی چه است؟ اولاً وقتی می‌گوییم علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریز عن زرارہ دقیقاً الآن نمی‌توانیم بگوییم آیا کتاب حماد است یا حریز است؟ این را الآن نمی‌توانیم بگوییم سند کامل است، اما وقتی حدیث بعدی گفت حماد عن حریز واضح است کتاب حماد است، سند بعدی گفت حریز عن زرارہ کتاب حریز است اولاً رو این مبانی فهرستی که فرقی بین مصادر می‌گذاریم و مصدر شناسی می‌کنیم این تعبیر این دوتا تعبیر با همدیگر به لحاظ مصدر فرق می‌کند. نکته بعدی که بعد،

س: کلاً این طور اند

ج: آه!

س: تحقیق‌ها را شما کلاً می‌گویید یعنی که از کتاب نقل کرده

ج: ظاهرش این طور است دیگر، یک دفعه

س: بعضی‌ها این جور نفهمیدند،

ج: بله نه ظاهرش که این است دیگر، آن وقت نکته فنی کجا پیدا می شود حالا در این مثال بزنینم نکته فنی، مرحوم شیخ طوسی راجع به حریر می خواهید بیاورید، نوشته: له کتب تعد کلها فی الاصول، اگر به اسم حریر شروع کرد این از اصول است، آن وقت راجع به مصنفات هم، یعنی راجع به حماد هم می رسد می گوید: له کتاب فی الصلاة اکثره عن حریر، پس اگر به حماد شروع کرد یعنی کتاب، معلوم شد پس هر دو کتاب الصلاة اند، حماد هم از حریر گرفته آن وقت این دقتی باشد که کلینی، به کار برده، ولو بحث سند است قبول داریم بگوییم خود این متن را هم تأثیرگذار است اگر شروع کرد بعدی گفت حریر، یعنی از اصول است، آن وقت کتاب حماد را بیاورید حماد ابن عیسی جهنی، عرض کردیم نکته ای بین بحث ها هر جا حماد عن حریر است، حماد ابن عیسی است، هر جا حماد عن الحلبي است حماد ابن عثمان، حماد ابن عیسی جهنی، کتاب الصلاة دارد دقت فرمودید، لیکن کتاب الصلاة او جزء اصول نوشته نشده، احتمالاً جزء مصنفات باشد، آن وقت،

س: تعارض شد

ج: نه تعارض نه آن وقت نه چون چرا؟ چون ما می داریم هدف ما از بحث متن، سند، شواهد تمام این ها هدفمان این است که به واقع گرایی نزدیک بشویم تصور واقع را بکنیم که این چه بوده؟

س: متن چه بوده؟

ج: چه بوده؟ آن وقت از آن طرف ما می دانیم بعد از شیخ دیگر اصطلاح اصول و مصنفات برداشته شده، بعد از شیخ طوسی اصطلاح اصول و مصنفات برداشته شده روشن شد،

س: یعنی همه را یک کاسه گرفته،

ج: همه را یک کاسه گرفته،

س: بله،

ج: مثل کاری که الآن آقای خویی می کند آقای خویی همه را یک کاسه می گیرد دیگر، با این که شیخ صدوق در اول فقیه می گوید: و لم یکن قصدی قصد المصنفین، من مثل مصنفات ننوشتیم، این کتاب فقیه را لیکن ایشان کتاب فقیه را، مناقشه سندی گذاشته، مثل کتاب خصال، مثل کتاب علل الشرایع، علامه، اصولاً شیخ و کسی که در شیعه این کار را شروع کرد شیخ است لذا ما اصطلاح اصول و مصنفات و تمیز را بعد از قرن پنجم دیگر نمی بینیم روشن شد چه می خواهیم بگوییم؟ این ها همه تاریخ است یعنی این طور، و لذا ما این را جزو متن قرار دادیم چون متن یکی از خصایص مهمش و سند برای حجیت است در پیش آقایان اما ما می گوییم متن اضافه بر حجیت تاریخ هم هست واقعیت هم هست، این را بعد توضیح جداگانه عرض می کنم این یک واقعیتی را یعنی الآن برای شما ارزیابی این حدیث را راحت می کند، نه به لحاظ حجیت، یعنی نکته اساسی اصولاً این است اهل سنت هم رو متن بحث کردند ما هم اگر بحث کردیم که کمتر کردیم به لحاظ حجیت است ما آمدیم این بحث را عوض کردیم گفتیم به لحاظ واقع گرای اصلاً تصور این که در واقع چه بوده؟ کلینی چه کتابی در اختیارش بوده نقل کرده؟ اگر بگویید علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر نمی دانیم کتاب حریر احتمالاً باشد، این که از اشکالات مسلک فهرستی ما هم همین است که این مطالبی که ایشان می گوید حدس است، خب خود ما داریم می گوییم الآن، خود من دارم الآن می گویم با این که کار فهرستی، الآن ما دقیقاً نمی توانیم بگوییم آیا کتاب حماد بوده یا کتاب حریر بوده؟ آن وقت مشکل کجاست؟ قبل از شیخ بین این دو تا فرق

می گذاشتند آیا کلینی این نکته را در نظر داشته ببینید دقت کنید، اگر گفت حریر عن زراره یعنی از اصول است، اگر گفت حماد عن حریر یعنی از اصول نیست، خب این نکته جدیدی است این غیر، آنها اصلاً این نکته را بردند رو بحث‌های رجالی و حجیت، به لحاظ حجیت هیچ فرق نمی‌کند عرض کردیم این هم صحیح آن هم صحیح، یا حسن حسن، هردو مثل هم اند، اما شاید مرحوم کلینی با آن دقت نظر، روشن شد چه می‌خواهم بگویم، می‌خواهد این نکته فنی را روشن بکند متأسفانه کتاب حماد جزو اصول نوشته نشده، من هم الآن نمی‌توانم بگویم جزء اصول نیست و حتماً جزو مصنفات باشد اصولاً به خاطر این که بعد از شیخ، تمیز اصول و مصنفات از همدیگر مشکل شد، یعنی جدایش نکردند، کاری در این هزار سال راجع به اصول و مصنفات نشده، دقت کردید،

س: حالا سؤال این است که

ج: و مشکل بزرگ ما ما مرحوم شیخ در کتاب فهرست خودش اصول و مصنفات را تا یک حدی جدا کرده ما اگر اصول را به گفته ابن شهر آشوب که از شیخ مفید نقل می‌کند اصول اربعه مأه، چهار صدتا باشد، شیخ هفتاد تا، هفتاد و هفتاد و یک آورده تا آن عدد خیلی کار، نجاشی هم که اصلاً اصول ندارد، اصلاً اسم کتاب نجاشی فهرست و مصنفات اصحابنا، اصلاً کتاب ایشان مال مصنفات است، ایشان در نجاشی نگاه کنید به نظرم پنج تا اصل اگر اسم برده،

س: می‌خواهید این بحثش باشد برای آن

س: حالا می‌خواستید

ج: نه آن جداگانه

س: فهم متن هم دارد، واقع گرای

ج: بله خب،

س: این جا شاید این را ورداشته نتیجه

ج: یعنی نتیجه‌اش این می‌شود که این می‌آید تأثیر می‌کند می‌گویم

س: در متن

ج: نه در فهم متن خود حدیث در مقابل حدیث نه، در تلقی به قبول و تاریخ حدیث چون ما بحث را در فضای حجیت نبردیم، روی واقع‌گرایی هم اول فکر می‌کنیم، رو واقعیت،

س: دنبال واقعیت

ج: دنبال واقع باشیم

س: دنبال واقع اگر چنانچه در حجیت یا در دلالت تأثیر نگذارد چه فایده‌ای دارد

ج: همین مشکل شما مشکل تان تأثیرش در حجیت است الآن نیست اما قبل از شیخ بوده

س: خب آن هم چه تأثیری دارد؟

ج: خب قبول این که قبول بکنیم یا نه؟ این که کلینی می‌آید این کار را می‌کند این همین نکته را شاید در نظر داشته، الآن شما حماد ابن عیسی را بیاورید کتاب الصلاة بهش نسبت داده اما نوشته کتاب‌های ایشان جزو البته عرض کردم خوب دقت کنید، ما

الآن در باره اصول و مصنفات صحبت می کنیم صحبت ما خیلی کم است واقع مطلب بخواهیم چرا؟ چون حدود هزار است این بحث دیگر بسته شد، مصادر اولیه ما هم تقریباً الآن منحصر به کتاب احمد ابن الحسین ابن غضائری پسر، ایشان یک کتاب نوشته فهرسه الاصول، یک کتاب نوشته فهرسه المصنفات هیچی از آنها به ما نرسیده

س: اگر تأثیرش در فهم متن چیز نباشد، باز کردن این بحث دوباره به قول شما هزار سال است هیچ بحثی نشده؟
ج: در حجیت تأثیر نهایی دارد، قبول و عدم قبول چرا دارد، نه در دلالت شما می خواهید دلالت و مضمون را بگیرید نه در دلالت نه، در قبول و عدم همین چند دفعه مثال، ما الآن مقدار زیادی احادیث داریم که سندش هم صحیح است از حسین ابن سعید،

س: تازه آن هم اثری ندارد که قبولی که بدون، خود آن حجیت باز ندارد که

ج: حجیتش چرا به لحاظ قدماء، نه این در به عبارت دیگر از حدود سالها دویست شاید مثلاً این مطلب در فرهنگ شیعه جا افتاد، آن فرهنگی که گفتم، از حدود سالهای چهار صد دیگر برداشته شد، یعنی از زمان شیخ دیگر برداشته شد، آن فهرسه الاصول و المصنفات است، خب این هم تصادفی نبود، کتاب ابن الغضائری از بین برد، ابن غضائری کتابی دارد فهرسه الاصول، شیخ می گوید هیچ کس از اصحاب ما این کار را نکرده: لم یصدق فیهما، از آن کتاب هیچ اثری ما نداریم، آقای خوبی یک عبارتی هست مرحوم شیخ طوسی در اول فهرست دارد که بعضی از ورثه عمد الی احراق الکتاب، خیال کرده کتاب، نه آنی که عبارت ظاهر شیخ طوسی این فهرستین است حالا چرا از بین رفت دیگر ما نمی دانیم، مرحوم شیخ طوسی نقل، حتی نجاشی هم این را نقل نمی کند، این را الآن منفرداً شیخ طوسی نقل می کند،

س:

۴۳: ۱۸

ج: بله آقا، در اول فهرست، مهم بیاور اول فهرست: و عمد بعض الورثه الی احراق الکتابین، این کتابین کتاب فهرسه الاصول و فهرسه المصنفات، مشکلی که ما الآن راجع به اصول و مصنفات من خودم، چون البته بحث راجع به حجیت و تمیز اصول و مصنفات به متن به قول شما ابتداءً بر نگردد اما در باب حجیت در بین اصحاب ما تأثیرگذار بود، رو اصول را حساب دیگر، الآن ما عبارت ابن شهر آشوب داریم که اربعه مأه اصل، از مرحوم شیخ مفید نقل می کند اصول اربعه مأه را در هیچ یک از آثار شیخ مفید نیست، در هیچ نقلی، مثلاً فرض کنید شیخ طوسی یا نجاشی از شیخ مفید نقل کرده باشند، منحصراً ابن شهر آشوب از شیخ مفید نقل کرده، حالا یا ایشان در یکی از مؤلفات شیخ مفید دیده که به دست ما نرسیده، چون مصنفات شیخ مفید می دانید چاپ شده یا از جایی نقل کرده به دست ما نرسیده، یا سماعاً از مشایخ شنیده که شیخ مفید گفته، ما به استثنای ابن شهر آشوب و یک نکته دیگر هم باز بگویم، این ها چون نکاتی است راجع به مصادر تأثیر، معالم العلماء، غیر از این که حالا یک عده افرادی را اسم برده بعد از شیخ و آثار و این ها لیکن اصولاً حتی افرادی که قبل از شیخ بودند ایشان بعض کتابها را نسبت داده بعضی افراد را که این ها اصلاً ما غیر از ایشان هیچ راهی نداریم، همین برادری به نظرم حسن ابن خالد برقی باشد برادر محمد می گوید ایشان تفسیری از امام هادی نوشته در صد و بیست جلد، ما الآن خوب دقت کنید این هم یک مطلبی است الآن، ما الآن برخوردمان با

عبارات ابن شهر آشوب منفی است عادتاً، چون در هیچ مصدری نیامده، اصلاً ما از این حسن ابن خالد برقی الآن نیم سطر روایت چه در تفسیر و غیر تفسیر نداریم، ما اصلاً اسمش را نداریم،

س: صد و یک جزوه یا کراسه

ج: نمی دانم، نوشته

س: در مسالب این شهر آشوب نام چند کتاب از شیخ مفید می برد که الآن هنوز هم

ج: عرض کردم احتمال دارد اما بله چرا اما برخورد ما فعلاً برخورد منفی است، یعنی برخوردی که و لیکن آنی که من خودم بهش رسیدم این است که ابن شهر آشوب مصادر فراوانی در اختیارش مصادری بوده، که ما اصلاً کلاً از آنها اطلاع نداریم، نه این که فقط نسخه اش موجود نیست، اصلاً کلاً اطلاع نداریم، حالا این فرض کنیم مثلاً همین کتابی، کتابی مثلاً حسن ابن خالد برقی معالم العلماء بیاورید از امام هادی، صد و بیست جلد در تفسیر قرآن، نه این که یک جزئش یا یک سطرش اصلاً ما از حسن ابن خالد جز این جا اسم نداریم، اما این را هم به این نتیجه رسیدیم که ابن شهر آشوب مصادر فراوانی در اختیار داشته ایشان اشتباه نکرده اوهام نیست خیالات نیست، نقل کرده آن مصادر کلاً الآن به ما نرسیده از آن ها اطلاع نداریم، اینی که شما فرمودید درست است این مطلب صحیح است،

س: حالا برگردیم به آن فرهنگی

ج: حالا فرهنگ را می خواهم بعد بگویم، دقت کنید می خواهیم این جا الآن نکته ای را که می خواهم عرض کنم این مطلب را که ما بیاییم، حماد ابن عیسی را آوردی؟

س: بله جسارتاً آن را مرحوم نجاشی گفته بود در مورد کتاب الزکاتش گفته بود،

ج: زکات ابن، نه تعد فی الاصول را شیخ دارد

س: نه اکثرهم من چیز

ج: کتاب الصلاة هم ظاهراً

س: چرا عن حریر را

ج: به نظرم صلات را هم دارد،

س: ایشان گفته له کتاب الزکاء اکثره عن حریر و یسر عن الرجال و کتاب الصلاة له،

ج: همین ظاهراً همین طور است، الآن هم اسانیدی که دارم حماد است و عده ای از، آن وقت ایشان حالا شیخ مفید چون نظرش به مصنفات بوده، شیخ طوسی هم این را جزء اصول ننوشته،

س: آنجا نجاشی بود این جا

۲۲: ۳۴

ج: بله فهمیدم، و شیخ طوسی هم درباره حریر دارد که له کتب یعد کلها فی الاصول، راجع به حماد ندارد که عبارت شیخ، فهرست شیخ را هم بیاورید، با این که کتاب الصلاة را بهش نسبت نمی دهد نمی گوید که این کتاب جزء اصول است، آن وقت شاید

س: حماد ابن عیسی عن جهنی، له کتاب نوادر و له کتاب الزکاء و کتاب الصلاة اخبرنا بها عدة،

ج: ببینید نمی گوید تعد فی، حالا دقت کردید نکته چه شد؟ حدیث را به لحاظ زراره نگاه نکردیم به لحاظ کلینی نگاه کردیم، اگر به لحاظ کلینی نگاه کنیم سند هم هست دیگر ببینید این تعبیر که ایشان بگوید حماد ابتداء بکند یا حریر من فکر می کنم، شاید البته الآن می گویم ما الآن معلومات مان راجع به اصول خیلی ضعیف است نجاشی پنج تا یا شش تا اصل دارد، اصلاً ندارد، به نظرم تمام پنج تا شش تا را هم شیخ ننوشته یک مقدارش می دانم، نجاشی منفرد است حالا همه اش را نمی توانم نسبت بدهم معلومات ما در این قسمت کم است به خاطر این که حدود هزار است دیگر این مطلب مطرح نیست و عرض کردیم از عبارات شیخ و صدوق و دیگران مسأله اصول، خود صدوق دارد، اولش دارد و جمیع ما فيه مستخرج من الكتب المشهور بعد اسم می برد و الی غیر ذلک من الاصول و المصنفات یعنی تا سالهای سه صد و هفتاد، هشتاد هنوز کلمه اصول و مصنفات مطرح است، یا هارون موسی تل اکبری شیخ می گوید روی جمیع الاصول و المصنفات این هم چیز عجیبی است که تعبیر اصول و مصنفات در هر دو مکتب هست هم مکتب قم هم مکتب بغداد،

س: در اهل سنت نیست؟

ج: اهل سنت اصول را به اصطلاح می زنند به اصطلاح ما چون این یک این اصطلاح را هم داریم یکی از این غربی ها کتاب نوشته راجع بر چرک نویس که در یونان بوده، یک چرک نویس داشتند یک پاک نویس که ما الآن می گوئیم یعنی در درس یک چیزی می نوشتند بعد او را تصحیح می کردند پاک نویس حساب می شد یک چرک این به عنوان آن کتاب فارسی است ترجمه شده نمی دانم حالا دقیقاً در ذهنم تعبیر انگلیسی اش چه است؟ آنها تقریباً اصول را چرک نویس حساب می کردند، یعنی تأثیری که از فرهنگ یونانی آمد یعنی وقتی می رفتند درس یک استاد ممکن بود ده هزار حدیث ازش بنویسند این را می گفتند اصول، اما بعد در کتاب خودش از آن ده هزار ممکن است پنجاه تایش را بیاورد، و لذا ما برای اولین بار هم احتمال دادیم شاید کلمه اصول در عبارات شیخ مرادش این باشد اصلاً نه آن معنای که الآن در اصول در ذهن ما هست، یعنی به عبارت اخری مثلاً الآن فرض کنید درباره حسن ابن صالح حی له اصل آن وقت راویش هم حسن ابن محبوب است، منحصر در حسن ابن محبوب است، حسن ابن محبوب در وقت فوت ایشان چهارده پانزده ساله بوده، احتمالاً حسن ابن صالح پیش امام صادق بوده آنچه اما فرمودند ایشان نوشته، اما الآن ما در روایات اهل سنت از حسن ابن صالح عن ابی عبدالله نداریم روشن شد چه می خواهیم بگوئیم، احتمالاً نوشته ابن محبوب هم این نوشته را نقل کرده اصل به این معنی، یعنی آنی که چرک نویس بوده آنی که در خدمت امام صادق نوشته، اما وقتی مقام تحدیث رسیده که اهل سنت و زیدیه ازش نقل می کنند،

س: شده مصنف

ج: آنجا نیاورده احادیث امام صادق را نیاورده، این هم چون تا حالا توجه نشده بهش چون ایشان در روات اهل سنت حسن ابن صالح ابن حی همدانی را از روات امام صادق ننوشتند یعنی ایشان روایت ندارد احتمال می دهم مرحوم شیخ هم کلمه اصل را این جا به این معنی به کار برده نه آن اصلی که مصطلح ما بوده، که خیال می کردیم اصل آن که کتبه عن الامام مباشرة، احتمال دارد علی ای، حالا وارد کلمه اصل و بحث مصنفات نمی شویم آن باشد جای خودش، پس بنابراین دقت بکنید من معتقدم که اگر ما بحث متن را بگذاریم این متنی موجود در کتاب نه مراد از متن البته درست آن هم متن نمی خواهیم بگوئیم خلافاً، نمی خواهیم

.....
بگوییم اصطلاح دقیق این است ما چون این نکته دارد، الآن ما مثلاً حالا به یک مناسبتی متن که آمد، ببینید ما در میان اهل سنت مباحث فراوانی راجع به الفاظ تحدیث و تحمل حدیث داریم تعبیر مختلف آنها را اهل سنت بررسی کردند، به عنوان تخریج حدیث و تحمل حدیث و تحدیث حالا در همین کتاب محدث فاضل، این کتاب بسیار خوبی است

س: رامهورمزی

ج: بله رامهورمزی اولین کسی است که در اصول حدیث به قول خودشان اصول علم الحدیث نوشته بله، متوفای حدود سه صد و شصت است ایشان، سه صد و پنجاه، ایشان مثلاً در خود کتاب در بخشی که مربوط می شود به تحدیث، البته ایشان در بحث تحدیث نوشتند دقت می کنید،

س: اسم کتابش را خودش گذاشته؟

ج: بله المحدث الفاضل

س: بین الراوی و الواعی

ج: و الواعی

س: منبع کتاب های بعد همین است خطیب و دیگران از این خیلی استفاده می کنند

ج: خطیب مخصوصاً کفایه از این، این اولین کتاب در درایه است و این اولین چاپش است تا حالا هم چاپ نشده بود حدود پنجاه سال پیش چاپ شده و انصافاً کتابی یعنی انصافاً این آدم نگاه می کند ایشان هم نوشته این مطلب را، خیلی آقا ظرافت ها به کار بردند در نکاتی،

س: همشری است

ج: بله آقا رامهورمزی است بله، خب ایشان مثلاً در تحمل حدیث ببینید یک بابی الآن در کتاب هست دیگر من نمی خواهم بخوانم فعلاً از کتاب، من قال علی لفظ الشهاده، شهدت فلان، من قال سمعت، من قال حدثنا فلان ان فلانا حدثه، من قال انبأني فلان عن فلان، من قال فلان حدثت فلان، نگفت حدث فلان، گفت فلان، خیلی ظرافت در هزار و صد سالی قبل، ما آمدیم گفتیم این بحث ها را بگذاریم در متن حدیث این دقت ها را این ها در اسناد آوردند، دقت کردید چه می خواهم بگویم، یعنی یک بحث نیست که تازه باشد این ها در اسناد در مقابل، مثلاً من قال قال لی فلان اخبرنی فلان، من قال سمعت فلان، یاثر عن فلان، من قال قلت لفلان احدثک فلان، من قال حدثنی فلان و ثبتنی فیه فلان، من قال وجدت فی کتاب، من قال وجدت فی کتاب فلان بخطه عن فلان، و اخبرنی فلان انه خط فلان، من قال سئلت فلاناً فقال حدث، این ها تمام مال الفاظ تحدیث است، خب ما طبعاً الآن در کتاب خودمان این دقت را نداریم الآن بحثم این است که این دقت را روشن شد چه می خواهم بگویم این دقت را اگر الآن انجام بدهیم در شناخت متن یعنی متن کتاب کافی، متن کتاب خصال، من حالا نمی دانم همه اش را بخوانم یا نه؟ من قال، ذکرنا فلان عن فلان، من قال زعم لنا فلان عن فلان، من قال حدثنی فلان و رد ذلك الی فلان، من قال بله دلنی فلان علی ما دلّ علیه، من قال سئلت فلاناً فالجئ الحدیث الی فلان، من قال اخذ عنه کما یا اخذ عنه کما، من قال حدثنی فلان ان فلاناً، حلف له ان فلاناً حدثه، خب این الآن ما در کتاب های خودمان غیر از این مثال کافی که الآن می خواهم بگویم یک تأثیرش هم در این کارهای حدیثی که الآن دارد می شود، ما الآن عده ای از احادیث داریم فرض کنیم مثلاً در کتاب خصال آمده، من باب مثال می خواهم

.....

بگویم، فلان عن فلان همین جور به صورت عننه آورده، خب یک بحثی دارد آقایون آیا حدیث عننه دلالت بر، عننه مساوق با اتصال است یا نه؟ قبول است، همین حدیث بعینه با همین اسماء در کتاب امالی مثلاً شیخ طوسی آمده عن فلان قال حدثنی، حدثنی تصریح به حدثنی شده همین حدیث است وقتی در کتاب خصال از مثلاً صدوق آمده به جای حدثنی عن فلان عن فلان، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم بحث رو سند است، اما حدیث در مصدر دیگر آمده حدثنا حدثنا حدثنی البته بین حدثنا و حدثنی هم فرق است اگر تنها شنیده حدثنی اگر جماعتی بوده حدثنا اصطلاحاً دقت می‌کنی، آن وقت بعدها حالا می‌خواهم بگویم نکته تاریخش را بعدها که دست رسیده به مجامع حدیثی مثل بحار مثل وسائل همه را کردند عن فلان، دیگر حدثنی‌هایش را برداشتند، الآن در جامع الاحادیث هم دقیقاً در ذهنم نیست این نکته را، دقت کردید چقدر فرق می‌کند در تخریج؟ یعنی الآن اگر بخواهیم ما یک مجموعه حدیث، یک جامع الاحادیث بنویسیم یک نکته اساسش هم همین است، اگر در خصال دارد عنه، عن بیاوریم بعد بنویسیم که در کتاب امالی حدثنا که خیال نکند حدیث معنعن است، تا آن بحث‌های که آیا حدیث معنعن را قبول بکنیم یا قبول نکنیم اصلاً این حدیث به صورت تحدیث بوده، عین همین حدیث همین سند، همین متن تماماً همین است هیچ فرق نمی‌کند، همین امام، لیکن در یک نسخه آمده حدثنا قال حدثنا حدثنا در یک نسخه فرض کنیم مثلاً کتاب خصال صدوق یا یک کتاب دیگری آمده عن فلان عن فلان عن فلان به صورت معنعن گاهی هم در مصدر حدثنا بوده صاحب وسائل ورداشته کرده عن فلان به جایی، الآن برایتان روشن شد این‌ها چقدر دقت کردند، این دقت مال هزار و صد سالی قبل است، من تازه بقیه‌اش را هم نخواندم تعابیر دیگر هم دارد ما بیایم البته عرض کردم ایشان به عنوان اسناد و تحمل و تخریج حدیث و تحدیث به اصطلاح دقت کردید، اما

س: اصلاً باید این کار بشود

ج: در ما الآن وقتی می‌خواهیم بررسی بکنیم الآن می‌خواهیم کار بکنیم مثلاً جامع الاحادیثی تألیف بشود دقیقاً اختلاف این‌ها با این که حدیث واحد است، صاحب وسائل این کار را نکرده البته صاحب وسائل گاهی اوقات در کتاب فرض کنیم مثلاً کتاب امالی شیخ طوسی مثلاً حسن ابن علی ابن جعفر ابن حالا هفت، هشت تا واسطه، شیخ صاحب وسائل مثلاً المجاشعی مثلاً، وسائل نوشته حسن ابن علی مجاشعی بقیه سند را حذف کرده بقیه اسماء را حذف کرده، خب این هم خودش یک بحثی است، وقتی ما می‌آیم می‌گوییم متن را بررسی بکنیم می‌گوییم سند را بیاوریم در متن مراد ما این است الآن که می‌خواهیم این کتب را تصحیح بکنیم این کتب را مقایسه بکنیم نه فقط روایت زواره، کتاب را این خصوصیات تعبیر گفته عن فلان یا حدثنی فلان یا حدثنا فلان یا قال لی به تعبیر این آقا یعنی این متن مطلبی را که ایشان دارد راجع به این قسمت این کاملاً با دقت کافی مراعات بشود دقت می‌کنید مثلاً در کافی این‌ها می‌نویسند و بهذا الاسناد عن حماد نه این باید دقت بشود کجا ایشان شروع می‌کند به اسم اولی، کجا شروع می‌کند به اسم دومی این دوتا را با همدیگر فرق بگذاریم سرّ فرق این دوتا این است در حقیقت، چرا اصحاب ما فرق نگذاشتند؟ چون به حجیت نگاه کردند و انصافاً به لحاظ حجیت فرق نمی‌کند، ما باشیم چرا ما فرق گذاشتیم چون ما نظر فهرستی کردیم یک، دنبال واقع‌گرایی هم بودیم دو،

س: بعداً می‌فرمایید در حجیت هم تأثیر می‌گذارد

ج: این بحث بعدی است، تأثیرش از کی؟ مال قبل از شیخ، از وقتی که مباحث حجیت در بین ما مطرح شد و لذا خوب دقت بکنید مثلاً این احادیثی را که الآن مرحوم شیخ نقل می‌کند در باب نذر میقات که یک دفعه دیگر هم خواندیم شاید بعد هم در خلال این بحث‌ها یک اشاره‌ای بکنم راجع به آن مفصل‌تر یک نکاتی هم گفته نشده گفته بشود، خب این احادیث در قرن سوم در دو سه تا یکش کتاب حسین ابن سعید است اصولاً کتاب حسین ابن سعید جزء مصنفات است به مصنفات خیلی اعتناء نمی‌کردند، در قرن چهارم نه کلینی این‌ها را نقل کرده نه مرحوم شیخ صدوق، حالا چون من در انشاءالله بحث فرهنگ بود انشاءالله عرض می‌کنم، این یک رابطه‌ای هم این مطلب با فرهنگ هم دارد، این حالا من الآن اینجا عرض می‌کنم توضیحش را بعد، در این احادیثی که نقل شده در نذر احرام قبل از میقات همه احادیثش از طریق واقفیه است یک حدیثش که سماعه عن ابی بصیر است، که سماعه درش دارد ظواهرش این است که سماعه را جزو واقفیه‌ها نوشتند پیش ما جزو واقفیه‌ها نیست، اما ظاهراً در تفکر واقفیه رو احادیث سماعه زیاد کار کردند،

س: سماعه است؟

ج: سماعه ابن مهران، به ذهن من خوب دقت کنید در فرهنگ حدیثی واقفیه آن وقت این حدیث در مصادر واقفیه آمده، حالا آن بحث فرهنگ این است چون ما عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی از این حدیث فهمیده که احرام قبل از میقات جایز نیست احادیث دیگر، این حدیث می‌گوید در صورت نذر جایز است تخصیص فهمیده دقت شد ما با شواهدی اقامه کردیم تخصیص نیست تباین است اصلاً تخصیص نیست، این احادیث مضمونش این است که احرام قبل از میقات جایز است با نذر واجب می‌شود، احرام قبل از میقات جایز است آیا در کتب واقفیه چه بوده؟ این جا فرهنگ مهم است، هنوز برای ما باز این قسمتش روشن نیست، آیا شیخ طوسی آمده این احادیث را نقل کرده یک چیزی بین واقفیه و شیعه درست بکند، مثلاً واقفیه می‌گفتند احرام قبل از نذر اصلاً کلاً درست است، چون شواهد داریم خب ابو حمزه ثمالی زمان امام صادق آمده بود احرام بسته بود از کوفه احرام بسته بود، فرموده بودند چرا این طوری شدید؟ گفت آقا روایت از امیرالمؤمنین است، شاید واقفیه عقیده‌شان این است که احرام قبل از میقات درست است با نذر واجب می‌شود، شاید هم عقیده‌شان همین بود که شیخ فهمیده احرام قبل از میقات درست نیست با نذر درست است، شیخ این جور فهمیده،

س: مشهور هم این جور فهمیده

ج: مشهور هم همین، و لذا عرض کردیم گاهی اوقات یک چیزی جا می‌افتد، الآن در فرهنگ فقهی ما این جا افتاده نمی‌شود انکارش کرد،

س: بله،

ج: اما در فرهنگ حدیثی که می‌روم جا نیفتاده، در واقفیه چه بود هم نمی‌دانیم الآن دقیقاً بخواهیم نسبت بدهیم به واقفیه یک بحثی داشتیم که از فرهنگ بتوانیم متن را کشف بکنیم، دقت کنید الآن نمی‌توانیم دقیقاً از این فرهنگ متن را کشف کنیم، اما شیخ رحمه الله تصریح می‌کند که لیس

ما رواه علی ابن ابی حمزه الزمومهم ما الزموا به انفسهم، دقت می کنید، این را شیخ منفرداً از طریق واقفیه نقل می کند شیخ صدوق هم نیاورده، شیخ کلینی نیاورده اصحاب ما هم نیاوردند، بلکه شیخ صدوق آورده، اتقوا مطلقات الثلاثه من مجلس واحد فانهن ذوات ازواج تازه عکسش آمده لیکن در این جا این را من می خواهم این را بگویم احتمالاً این در فرهنگ واقفیه بوده و از این فرهنگ بتوانیم کشف متن هم بکنیم حالا دقت، آنجا شاید کشف متن نمی دانم روشن شد مراد من چه است؟ این شاید جزو فرهنگ چون اینها آمدند این حدیث را ولو موردش طلاق تعمیم دادند به ارث مثلاً از مورد طلاق خارج شدند شیخ هم رحمه الله این جا برداشته این را نقل کرده، خیال کرده مثلاً در این مثلاً مجموعه جا افتاده شیخ هم برداشته این مطلب را نقل کرده، و گفته حالا این مطلب مثلاً چون در مورد مثلاً بعضی از روایات طلاق است، مثلاً این کار را بکنید بروید جلو شاهد ببرید خیال کرده مرحوم شیخ که این قاعده به طور کلی ثابت است، بعدها هم تدریجاً خب می دانید اصحاب ما اصولاً در اصحاب ما فرهنگ فقهی متأثر به شیخ است اصولاً فرهنگ حالا حدیثی را عرض می کنم، تفسیری بعد عرض می کنم، فرهنگ فقهی ما متأثر به شیخ است و به علامه به این دوتا خیلی متأثر است و این دوتا چون جنبه موسوعی دارند، جنبه دائره المعارفی دارند انصافاً توسعه فکری دارند، به این دوتا خیلی متأثر اند لذا خوب دقت کنید مثلاً این احرام، نذر احرام قبل از میقات به ذهن من می آید که در واقفیه بوده لیکن فرهنگ را نمی توانیم یعنی حدیثش را می توانیم بگویم حجیتش پیش آنها اما فرهنگشان چه بوده؟ فکرشان چه بوده؟ مطلقاً احرام قبل از میقات جایز است، لیکن چون جایز است با نذر واجب می شود که ما از این روایت این را فهمیدیم یا نه؟ مثل مرحوم شیخ مطلقاً جایز نیست با نذر جایز است؟ اینی که شیخ فهمیده،

س: که آن اشکال هم پیش می آید که چه جوری

ج: چطور مثلاً الی آخر بحث های که کردند شیخ تخصیص فهمیده از واقفیه گرفته، البته این مطلب مال صرف واقفیه نیست در مصادر قرن سوم ما آمده یعنی در کتاب حسین ابن سعید آمده، در کتاب صفار آمده این طور نیست که فقط منحصر به طریق واقفیه باشد، اما آن یکی به یک متن می خورد به یک قاعده می خورد، الزمومهم ما الزموا به انفسهم، آن به متن نمی خورد بعید نیست این فرهنگ واقفیه باشد و از فرهنگ کشف متن بکنیم بحث متن که عرض کردم این دوتا را با همدیگر می خواستم یعنی یک کار مهم این است که ما بتوانیم کشف بکنیم، دقت کردید در این جا،

س: تعبیر الزمومهم ما الزموا به

ج: تعبیرش این است ب ندارد، به نظرم یک متنش ب دارد دوتا آورده شیخ طوسی، در یک

س: معروف است التزم به انفسهم

ج: بما الزموا به،

س: الزموا به درست است

ج: بله نه اشکال کردند آقایون که التزموا بما التزموا نیست، الزمومهم بعدش هم دوتا متن هردو من را شیخ نقل می کند منحصر در شیخ است یکش که قطعاً در ذهن من ب ندارد، الزمومهم ما الزموا به انفسهم، نگاه کنید یکش ب ندارد، الزمومهم ما الزموا به انفسهم، طبعاً راجع به آن حدیث هم غیر از حالا، بله آقا؟

س: الزمومهم من ذلک ما الزموا انفسهم و تزوجوهن فلا بأس

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۵ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۵۴

ج: ببینید الزمواهم ما الزموا،

س: الزمواهم انفسهم

س: انفسهم

ج: دقت

س: دومش هم در روایت دوم در استبصار هم باز همین است، فانهن ذوات الازواج بعد فرموده که روی علی ابن ابی حمزه عن ابی الحسن علیه السلام انه قال الزمواهم من ذلک ما الزموا

ج: پس هردو باء ندارد، یکش را می دانستم باء ندارد دومش در ذهنم نبود ببینید هردو را از علی ابن ابی حمزه نقل می کند دقت،

س: بله،

ج: دقت کردید،

س: ببخشید متن سومش این است که الزمواهم ما الزموا انفسهم،

ج: ب ندارد، پس سه تا متنش ب ندارد، می دانستم یکش،

س: ضمیر هم ندارد

ج: ضمیر هم ندارد، دقت کردید من خیلی حس کردم که روی متن دیگر خیلی حساس اند اینها بحث کردیم این چندین جلسه آن دقت روی متن است، آن وقت البته این متن دقت روی این،

س: ببخشید جسارتاً معذرت می خواهم در نقل سوم تہذیب چرا باب باء است، الزمواهم بما الزموا انفسهم،

ج: پس یکش باء دارد گفتم یکش را من شبهه دارم،

س: این را بیشتر شنیده بودیم

ج: معروف همین است اصلاً معروف در بین السن ما باء دارد، اما یادم می آید من نگاه کردم یکش مسلم باء نداشت آن، حالا ایشان می گوید سه تا دوتا من در ذهنم بود،

س: سه تا تہذیب است سه تا در استبصار، در استبصار در هر سه اش

ج: باء ندارد

س: باء ندارد، در تہذیب سومی باء دارد

ج: آن وقت سندش با استبصار یکی است متن هم خصوصیت

س: متن سوم بله دقیقاً همین طور است یعنی این که از همان متن مختصر هم هست که عن علی ابن ابی حمزه عن ابی الحسن علیه السلام انه قال الزمواهم ما الزموا انفسهم،

س: نسخه بدل هم نزده بعدش

س: نزده بله

ج: خب این اختلاف در نقل شیخ است معلوم شد در خود شیخ چون شیخ منحصر است دیگر در کتاب استبصارش آن وقت البته در این جا یک نکته دیگر هم عرض کنم چون دیدم در این رساله قاعده الزام آقای سیستانی یک اشاره‌ای به بحث کرده این باز بشود خوب است به اشارات نمی شود حلش کرد یکی این که اصلاً حالا چون بحث متن هم هست چون کلمه الزموا داریم الزام خب ما در قرآن آمده: الزمنا طائره فی عنقه، در قرآن این در سابقه فقه اسلامی خودش معنای خوبی نیست حالا شیخ چرا این جور فهمیده نمی دانم؟

س: به الزام

ج: آها!

س: و کل انسان الزمناه

ج: این که در آیه قرآن است که نه در سابقه فقهی چرا؟ چون به عمر گفتند مردم دارند تند تند طلاق می دهند و این مشکل درست کرده، سر سفره نشسته می گوید یک لقمه دیگر بخوری طلاق، انت طالق عمر گفت پس یک نلزموهم، الزمناهم اصلاً این یک مفهوم، چون بحث متن است حالا نمی خواهم وارد این بحث بشوم، حالا که این طلاق درست نیست لیکن چون گفتیم به گردنش می گذاریم، دقت کنید این متن مال عمر را بیاورید، یعنی به عبارتی، نمی دانم روشن شد مراد من چه است؟ در سابقه فقهی این کلمه سابقه خوبی ندارد؟ نلزمهم یعنی رغماً لافغه، برای این که دیگر این کار را نکند مثل یک نوع تعذیر است این اهل سنت دارد این را، و الا ظاهر آیه مبارکه طلقوهن لعدتهن، آن وقت شروع کردند سر سفره بود فلان بود، در حالات عادی از پله ها بروی بالا طلاق بیایی پایین، یک عبارتی دارد که پله چهارم بود، سوم بود، گفت بروی طالق، بیایی پایین طالق، این هم خودش را پرت کرد نه بالا رفت نه،

س: دوران سعید ابن مسعود چون متن مرتب است من از آن جا می خوانم

ج: بله بعدش هم نوشته این زن چقدر فقیه بوده ملا بوده، گفت بروی بالا طالق، بیایی پایین طالق، خودش را پرت کرد پایین، نه رفت بالا، نه آمد پایین، حالا غرض یک چیزهای عجیب و غریبی دارند دیگر،

س: در این مغنی ابن قدامه است فروع فرمودید کجاست این فروع؟ این فروع سنی ها در مغنی است

ج: نه الحمد لله برداشتند خیلی کم شده، گفت رفتند دیدن ابوحنیفه کتاب این قدر بود که پشت کتاب ها مخفی شده بود دیده نمی شد گفت تمام این ها در فروع طلاق است، طلاق فروعش هم زیاد دارند، انت طالق بعد نجوم السماء، انت طالق الف الی تسعه ماه تسعین، الی آخر حرف های عجیب و غریب است، خیلی عجیب و غریب می گذارند خیلی این قصه را به نظرم در این تاریخ بغداد دارد به نظرم یک کتابی، به یک مناسبتی که به این زن گفت بروی بالا طالق، بیایی پایین طالق، نمی دانم پله چهارم بود، سوم بود خودش را پرت کرد پایین، ببینید آن جا بخوانید

س: متن مختصر شده ای در سنن سعید ابن منصور است که مرتب و همه چیزش

ج: این سنن سعید خوب کتابی است چاپ جدیدش خیلی یعنی چاپی که شده خیلی تخریجات فنی کرده، در حاشیه اش خیلی زحمت کشیده انصافاً من می خوانم کیف می کنم

س: چند جلد است؟

ج: شش جلد است با فهارس و این هایش

س: بله ایشان می گوید که

ج: دارم من دارم خیلی کتاب مفیدی است،

س:

۲۷: ۴۶

الرجل يطلق امرأته ثلاثاً بكلمه واحده، فقال قال عمر لو حملناهم على كتاب الله، ثم قال لا بل نلزموهم ما الزموا انفسهم

س: بله این بر خلاف

ج: یعنی بر خلاف کتاب، نشنیدم این مناقشه، آقای سیستانی یک اشاره ای دارد که این قاعده الزام، چون متن حدیث داریم

بحث می کنیم،

س: متن بعدش را هم بخوانم این جا

ج: بخوان

س: در سند بعدی می گوید که باز همان عن

ج: روشن شد چه می خواهیم؟

س: تقریباً همان سند عن الحسن ان عمر ابن خطاب كتب الى ابي موسى الاشعري كتب لقد هممت ان اجعل اذا طلق الرجل

امراته ثلاثاً في مجلس ان اجعلها واحده، و لكن اقواماً حملوا على انفسهم فالزم كل نفس ما الزم نفسه،

ج: روشن شد

س: بعد

ج: این الزمواهم خیلی شبیه این متن است و این متن می دانید خلاف شرع است یعنی تعذیر است مثل زندان کردن است، حالا چرا مرحوم شیخ، تعجب از مرحوم شیخ این را قبول کرده و بعد هم اصحاب ما اصلاً الزمواهم این تعبیر سابقه فقهی اش، بعد هم خود حسن خیلی بدنام است خب می دانید چیز هم در این جریانی که مرسل را نقل می کند مراسل حسن معروف است حسن خودش حسن بصری یک شخصیت علمی ظاهراً من درآوردی های خودش را هم اضافه می کند به هر حال این خیلی عجیب است که حسن

س: قاعده عمریه در است؟

ج: بله آقا؟

س: قاعده عمریه

ج: روشن شد اصلاً این یک سابقه بدی در فقه اسلامی دارد، دقت نکردید تا حالا نشنیده بودید، اصلاً به ذهن کمتر خطور که

این دیدید عین آن متن، نلزمواهم بما الزموا انفسهم، این

س: مخصوصاً بازش نکردند

ج: مخصوصاً و این در حقیقت یعنی ما به آنها فشار می‌آوریم که این کار را نکنند، اگر کسی آمد زنش را طلاق داد می‌گوییم آقا درست، قبوله یا الله قبول تمام شد تا دیگر کس دیگر این کار را نکند، می‌خواهیم جلو این کار را بگیریم، حالا چرا علی ابن ابی حمزه بطائی از موسی ابن جعفر آن معنی را فهمیده که اصحاب ما فهمیدند این برای ما تعجب آور است؟ و الا این تعبیر مشعر به تعبیر تقیه است اصلاً تعبیری است که آن حدیث است مال عبید اذا سمعت منا الحدیث ما یشبه قول الناس فیہ التقیه، این به همین متن است من دیگر حفظش کردم متنش را با دقت، اذا سمعت من الحدیث، مال عبید ابن زراره

س:

۸: ۴۹

در تقیه است

ج: ما یشبه قول الناس این خیلی شبیه قول الناس است اصلاً دقت کردید، اما این مسلم من فکر می‌کنم این جا از فرهنگ واقفیه متن را می‌شود در آورد دقت کنید، در آن یکی نمی‌شود در آورد این خودش یک لطفی دارد که ما بین متن و فرهنگ، متن دینی با فرهنگ دینی بتوانیم یک نسبتی را برقرار کنیم خب این هم آقا راجع به این مطلب اجمالاً، این بله آقا؟ این اجمالاً انشاءالله از فردا شب عبارت خطیب را می‌خوانم، این فقط می‌خواستم این نکته را بگویم که البته نکات دیگری هم

س: این در کفایه

ج: این الآن بله الکفایه،

س: این یک به اصطلاح باب جدیدی را در بحث متن حدیث باز می‌کند.